

واکاوی مفهوم «بغی» و «باغی» و مصداق‌شناسی «خروج بر امام عادل» و چگونگی رفتار نظام اسلامی با باغیان

علی‌اکبر کلانتری*

چکیده

بغی عبارت است از خروج و جبهه‌گیری گروهی از مسلمانان مقابل امام عادل و قیام براندازانه ضد او.

براساس ادله و قرائن، ضرورت جهاد و مقابله با باغیان و خروج‌کنندگان بر «امام عادل» شامل خروج‌کنندگان بر ولی فقیه نیز می‌شود و این عنوان، اختصاص به امام علیه السلام ندارد. البته لازم است، پیش از هرگونه اقدام قهرآمیز ضد این گروه، آنان را ارشاد و راهنمایی کرد و به شبهه‌های احتمالی آنان پاسخ داد. باغیان، محکوم به کفر نیستند و در صورت صلاحدید حاکم اسلامی، اموال آنان، مصادره نمی‌شود. چنانچه خروج‌کنندگان بر پیشوای عادل، جدای از تشکیلات حاکمیت اسلامی، دارای سازمان و قدرت و شوکت باشند، به‌منزله بغاة شناخته می‌شوند، درغیراین‌صورت، از مصادیق محاربان خواهند بود و احکام ویژه این گروه بر آنان مترتب می‌گردد.

واژگان کلیدی

بغی، باغیان، خروج، امام عادل، سیره امام علی علیه السلام، ولی فقیه.

akalantari@rosi.shirazy.ac.ir

تاریخ تأیید: ۸۹/۱۲/۱۴

*. استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز.

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۲۹

طرح مسئله

از مباحث مهم کلامی که ارتباط وثیق آن با موضوع جهاد، سبب شده است، به جای آنکه مورد توجه متکلمان قرار گیرد، کانون توجه فقیهان واقع شد، مبحث «بغی» و «خروج بر امام عادل» و چگونگی برخورد حاکم اسلامی با باغیان است. این مبحث، همانند مبحث «کفر» و «ارتداد»، هرچند دارای صبغه و ماهیت کلامی است، طرح آن در فقه و کثرت و تنوع مسائل آن در این دانش، سبب شده است متکلمان، خود را از طرح و بررسی مباحث مرتبط با آن، بی‌نیاز بینند یا از آن، بحث چندانی به میان نیاورند.

ضرورت پرداختن به این موضوع در عصر حاضر، بدان جهت است که سمت‌وسوی مستقیم نصوص و روایات رسیده و نیز برخی عبارات‌های دانشمندان اسلامی، خروج بر امام معصوم علیه السلام و عمدتاً مرتبط با گروه‌هایی است که به مخالفت با حاکمیت امام علی علیه السلام برخاستند؛ و به علت عدم حاکمیت سیاسی فقیهان جامع شرایط، در طول تاریخ، بحثی از «خروج بر ولی فقیه» به میان نیامده است. یکی از فقیهان پیشین، به صراحت می‌نویسد:

کل من خرج علي امام منصوب علي امامته وجب قتاله. (حلی، ۱۴۲۰: ۲ / ۲۳۰)

هرکس بر امامی که امامت او منصوب است، خروج نماید، جنگ با او واجب است.

یکی دیگر از ایشان، می‌نویسد:

کل من خرج علي المعصوم من الأئمه علیهم السلام فهو باغ. (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۲ / ۴۰۷)

هر کسی بر امام معصوم علیه السلام خروج نماید، باغی است.

افزون بر این، مفاد پاره‌ای نصوص و مضمون بسیاری از عبارات‌های فقیهان، آن است که باغیان و شورشیان بر حکومت امام معصوم علیه السلام، در زمره کافران شمرده می‌شوند. حال باید دید آیا این تلقی، شامل خروج‌کنندگان بر ولی فقیه جامع شرایط نیز می‌شود؟ پرسشی که، تا آنجا که نگارنده می‌داند، در هیچ‌یک از متون کلامی و فقهی به آن پاسخ داده نشده است. از سوی دیگر، برخلاف نصوص فراوانی که مدلول صریح آنها، جواز جنگیدن و مقابله با خروج‌کنندگان بر امام عادل است، ظاهر عبارت «لا تقتلوا الخوارج بعدی» (علم‌الهدی، بی‌تا: ۹۴) از امام علی علیه السلام دلالت بر نهی از کشتن این گروه دارد.

همچنین براساس برداشت برخی فقیهان، سربازان امام علیه السلام می‌توانند بخشی از اموال باغیان را به غنیمت گیرند. بنابراین می‌توان پرسید: آیا اموال خروج‌کنندگان بر ولی فقیه نیز، مشمول همین حکم است؟

این مسائل و نیز چگونگی مقابله دولت اسلامی با همسران و فرزندان گروه یادشده و تکلیف مردم در مواجهه با این دسته، از مسائل مهمی است که تاکنون طرح نشده و یا به‌خوبی تبیین نگردیده است و ضرورت پاسخگویی به آنها در این عصر که عصر حاکمیت تبلیغات و رسانه است و گاه، نه‌تنها قشرهای عادی، بلکه خواص نیز دچار شبهه و سردرگمی می‌شوند، بیش از هر زمان، احساس می‌شود.

بحث درباره مفهوم بغی و تبیین ضابطه «باغی» پیش از هر چیز، ریشه در قرآن کریم دارد که می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ». (حجرات / ۹) به علت درگیری امام علی علیه السلام و برخورد منحصربه‌فرد آن حضرت با باغیان زمان خود، موسوم به «ناکثین»، «مارقین» و «قاسطین»، می‌توان بیشترین مباحث این باب را الهام‌گرفته از سخن و سیره آن حضرت دانست.

این مقاله، درصدد است با نگاهی نو، به‌دلیل‌های یادشده و احادیث دیگر و نیز بررسی کلمات و تعبیرات فقیهان در این باب، به پرسش‌های فوق پاسخ دهد. پیش از ورود در متن بحث، بیان دو نکته، یکی به‌منزله فرضیه و دیگری به‌منزله پیش‌فرض، سودمند است.

نکته نخست آنکه می‌توان کسی را که مقابل حاکمیت پیشوای معصوم علیه السلام قیام نماید و با اقدامات براندازانه و تحرکات خشونت‌آمیز، به معارضة با وی برخیزد، از مصادیق قطعی «باغی» دانست و براساس ادله و قرائن، این عنوان بر قیام‌کنندگان ضد ولی فقیه جامع الشرائط نیز صدق می‌کند.

نکته دوم آنکه درباره حجیت روایات مرتبط با موضوع ولایت فقیه و چگونگی دلالت آنها و نیز دلالت برخی آیات در این زمینه، بحث‌های گسترده‌ای مطرح است که طرح و بررسی

آنها، رسالت این مقاله نبوده، از ظرفیت آن بیرون است. آنچه این نوشتار بر آن تأکید می‌کند، پذیرش حجیت و دلالت آنها، به صورت پیش فرض است.

بغی چیست و باغی کیست؟

گرچه واژه «بغی» را افزون بر «تعدی و تجاوز»، به معنای برگشتن از حق، حسادت، کبر ورزیدن، قصد فساد نمودن، ظلم و ستم و دروغ‌گویی دانسته‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۶: ۱ / ۴۵۷ - ۴۵۵؛ طریحی، ۱۴۰۸: ۱ / ۲۲۶؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۲: ۴ / ۴۴۰) به نظر می‌رسد، بازگشت همه این معانی، به معنای نخست است. زیرا هریک از امور یادشده، به نحوی، تجاوز از حد است. چنانکه یکی از واژه‌شناسان نیز می‌نویسد: اصل البغی مجاوزة الحد. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۱ / ۱۴۳) اینکه به زن و کنیز زناکار «بغی» می‌گویند، (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۰ / ۴۶) به دلیل تجاوزکاری و خروج او از حدود و موازین شرع است.

راغب، بغی را بر دو قسم ممدوح و مذموم می‌داند. قسم نخست مانند اینکه شخص، از عدالت فراتر رفته، اقدام به احسان نماید یا افزون بر واجبات، به مستحبات نیز عمل کند، و قسم دوم از نظر وی، عبارت است از تجاوز از حق و روی آوردن به باطل. (راغب، ۱۴۱۲: ۱۳۶) ظاهراً مقصود وی از این تقسیم، ابراز این نکته است که برخلاف تلقی برخی، واژه بغی، تنها به منزله صفت ذم به کار نمی‌رود، بلکه می‌تواند در مقام مدح نیز استعمال شود.

به هر حال، چنان که خواهیم دید، مفهوم اصطلاحی بغی و باغی، تناسبی آشکار با معنای اصلی این واژه دارد، و با تتبع در عبارتهای فقها، با دو تعریف از «باغی» برمی‌خوریم. برخی نوشته‌اند:

المراد من الباغی فی عرف الفقهاء المخالف للامام العادل الخارج عن طاعته. (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۳۱۹)

مقصود از باغی در عرف فقها، کسی است که با امام عادل، مخالفت ورزد و از اطاعت او خارج شود.

به همین مضمون است، سخن صاحب‌جواهر که در تعریف «بغی» می‌نویسد: «الخروج عن طاعة الامام العادل». (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۲۲) بر این اساس، باغیان کسانی هستند که

در عرصه سیاسی و امور حکومتی، با خواست و فرمان پیشوای عادل مخالفت کرده، از اطاعت او بیرون روند.

بدیهی است، گستره این تعریف، شامل همه کسانی می‌شود که تمرد و سرپیچی خود از فرامین و احکام حکومتی امام عادل را با تحرکات نظامی، شورش، قیام براندازانه، جبهه‌گیری آشکار، مخالفت مدنی، خروج از حاکمیت و اموری مانند آن نشان دهند. این در حالی است که بیشتر فقها، برای باغی، مفهوم محدودتری در نظر گرفته‌اند. اگرچه عبارت‌های این دسته، یکسان نیست، همه آنان در اینکه باغی عبارت است از «کل من خرج علی امام عادل»، نظر مشترک دارند. آنچه در پی می‌آید، پاره‌ای از این عبارت‌ها است:

- الباعی هو کل من خرج علی امام عادل و شقّ عصاه، باغی. (طوسی، ۱۴۰۰: ۳۱۵)
- هرکسی است که بر امام عادل خروج نماید و جمع او را پراکنده سازد.
- من قاتل اماما عادلا فهو باغ. (طوسی، ۱۴۰۴: ۲۴۴)
- هرکس با امام عادل، وارد جنگ شود، باغی است.
- کل من خرج علی امام عادل و نکث بیعتیه و خالفه فی احکامه فهو باغ. (ابن ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵)
- هرکس بر امام عادل خروج کند و بیعت با او را بشکند و از احکام و فرامینش مخالفت نماید، باغی است.
- من خرج علی امام عادل ... (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۱ / ۲۵۶؛ حلی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۵۱؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶: ۳ / ۹۱)
- من خرج علی المعصوم من الائمة علیهم السلام فهو باغ. (شهید اول، ۱۴۱۱: ۷۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۲ / ۴۰۷)
- الباعی من خرج علی الامام. (ابن شهر آشوب، ۱۳۲۸: ۲ / ۷۷)
- المقصود من البغاة هم الخارجون - من المسلمین - علی الامام العادل. (انصاری، ۱۴۱۵: ۲ / ۱۶۴)
- البغی فی عرف المتشرعة: الخروج علی الامام العادل بالسيف و نحوه. (روحانی، ۱۴۱۳: ۱۳ / ۱۰۸)

براساس تعریف این گروه، باغیان، تنها بر کسانی اطلاق می‌شود که ضد امام عادل

مسلمان، قیام نمایند و وارد جنگ با دولت اسلامی شوند و با قیام براندازانه و تحرکات خشونت‌آمیز، به مقابله و معارضه با آن برخیزند. بدیهی است بنابر این تعریف، صرف خروج از حاکمیت و قهر سیاسی و عدم حضور در عرصه‌های حکومتی، بغی گفته نمی‌شود.

به‌هرحال، می‌توان گفت، تعریف دوم که در میان فقها، مشهور است و قائلان بیشتری دارد،^۱ با سخن و سیره امام علی علیه السلام، همخوانی بیشتری داشته، می‌توان برخی روایات را تأییدکننده آن دانست؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم، آن حضرت، به صرف جدایی خوارج نهروان از اردوگاه مسلمانان و به‌محض بدگویی‌ها و مخالفت‌های گفتاری این گروه، به مقابله و جنگ با آنان برنخاست و سهم آنان از بیت‌المال را قطع نکرد.

در روایات می‌خوانیم: روزی، درحالی‌که علی علیه السلام در مسجد، مشغول سخنرانی بود مردی از خوارج با قطع سخن آن حضرت، و در اعتراض به قضیه حکمیت، خطاب به آن حضرت گفت: «لا حکم الا لله، امام در پاسخ فرمود: کلمه حق یرید بها باطلا» و افزود: «لکم علینا ثلاث ائنا نمنعکم مساجد الله ان تذکروا فیها اسم الله ولا نمنعکم الفی ما دامت ایدیکم معنا و لا نبدأکم بقتال؛ شما بر ما، سه حق دارید: یکی اینکه مانع عبادت شما در مساجد خدا نشویم، دیگر آنکه، مادامی که دست شما با ماست، مانع برخورداری شما از فیء [و بیت‌المال] نگردیم و سوم آنکه آغازگر جنگ با شما نباشیم». (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۵)

ممکن است از جمله «مادامت ایدیکم معنا» برداشت شود که حضرت، قطع‌نکردن سهمیه خوارج از بیت‌المال را منوط به همراهی آنان با جبهه حق کرده تا قدرت و توان رزمی آنان را در اختیار گرفته باشد، بنابراین به‌محض همراهی نکردن آنان با جبهه حق و خروج آن گروه از حاکمیت، باغی‌بودن آنان، تحقق می‌یافته است و این موضع‌گیری، تأییدکننده تعریف نخست از باغی است.

ولی چنان‌که می‌دانیم و به‌لحاظ تاریخی روشن است، گروه موسوم به خوارج، از همان

۱. بلکه می‌توان گفت، تا آنجا که می‌دانیم کسی جز صاحب جواهر، به دیدگاه اول قائل نیست؛ زیرا گرچه علامه حلی، در کتاب *تذکره الفقهاء*، همین دیدگاه را پذیرفته است، در کتاب *ارشاد الاذهان*، به همان تعریف مشهور قائل شده است.

ابتدا که به این نام، خوانده شدند، هیچ‌گاه، با جبهه حق نبودند و از هرگونه همراهی و مساعدت آن حضرت دریغ می‌ورزیدند، از این‌رو، از این جمله امام می‌توان فهمید، امام محفوظماندن سهم آنان از بیت‌المال را منوط به جدا نشدن آنان از جمعیت مسلمانان، و عدم اعلان استقلالشان دانسته است.

شماری از فقهای بزرگ نیز، از جمله مزبور همین معنا را برداشت کرده‌اند. از جمله شیخ طوسی در تفسیر آن نوشته است: «یعنی لستم بمنفردین» (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۵) و مانند ابن‌ادریس که به‌منزله یکی از شروط تحقق بغی می‌نویسد:

أَنْ يَخْرُجُوا عَنْ قَبْضَةِ الْإِمَامِ، مَنْفَرِدِينَ عَنْهُ فِي بَلَدٍ أَوْ بَادِيَةٍ، فَمَا إِنْ كَانُوا مَعَهُ فِي قَبْضَتِهِ، فَلَيْسُوا أَهْلَ بَغْيٍ. (ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵)

اینکه از حیطة نفوذ امام بیرون رفته و جداگانه در آبادی یا بیابانی گرد آیند و اما چنانچه در کنار امام و در حیطة حکومت او باشند، اهل بغی محسوب نمی‌شوند.

علامه حلی نیز، در دو موضع از کتاب‌های خود با عبارتی همانند عبارت ابن‌ادریس، بر لزوم این شرط در تحقق بغی تأکید می‌ورزد. (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۰۶ و ۴۰۷؛ همو، ۱۴۲۰: ۳ / ۲۲۹)

همچنین شیخ طوسی، پس از یادآوری این نکته که احکام بغی بر کسانی مترتب می‌شود که پراکنده‌کردن و از بین بردن جمعیت آنان، نیازمند هزینه‌کردن مال و تجهیز لشکر باشد، تأکید می‌کند که در صورت اندک بودن شمار معارضان و سهولت دستیابی به آنان، احکام اهل بغی بر آنان صدق نکرده، همانند دیگر آحاد جامعه، مشمول حدود و موازین شرعی خواهند بود. در ادامه می‌نویسد:

و اما ان كانت كثيرة ذات منعة لكنهم ما خرجوا عن قبضة الامام فتأولوا و أتلفوا
ضمنوا و أقيمت عليهم الحدود. (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۸)

در صورتی که شمار معارضان زیاد و دارای قوت و قدرت باشند، ولی با این وجود، از دسترسی و حیطة نفوذ امام خارج نشوند و با توجیه اقدامات خود، به اتلاف [اموال دیگران] اقدام نمایند، ضامن خواهند بود و حدود شرعی بر آنان جاری می‌گردد.

صاحب جواهر نیز، به صراحت می نویسد: «المراد من قوله عنه: «ما دامت ایدیکم معنا»، عدم الانفراد». (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۳۲)

به هر حال، بسیاری از فقها، تحقق بغی و مترتب شدن احکام مربوط به آن را، منوط به سه شرط زیر دانسته اند:

۱. معارضان، قدرتمند و قوی باشند، به گونه ای که بازدارندگی و پراکنده کردن آنان، نیازمند صرف هزینه و تجهیز نیرو و اقدامات جنگی باشد؛ و در صورت ناچیز بودن تعداد و ضعف و سستی در برنامه و نقشه آنان، باغی شمرده نمی شوند و باید آنان را راهزن و در زمره محاربین دانست.^۱

۲. از دسترسی امام بیرون رفته در آبادی و یا بیابانی گرد آیند. بنابراین چنانچه در قبضه امام و تحت نظارت و نفوذ او باشند، باغی شمرده نخواهند شد.

۳. گرفتار شبهه ای نادرست باشند و با توجیه و تأویلی که از نظر آنان صحیح است، به مخالفت با امام برخاسته، در مقابل او جبهه گیری کنند؛ در غیر این صورت، این گونه افراد، راهزن خواهند بود و احکام محاربین درباره آنان اجرا می شود. (بنگرید به: طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۴ و ۲۶۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵؛ حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۰۶ و ۴۰۷؛ همو، ۱۴۲۰: ۳ / ۲۲۹)

مرحوم کاشف الغطاء، افزون بر شروط یادشده، از دو شرط دیگر نیز سخن به میان می آورد:

۴. آنان را نتوان از طریق استدلال و مناظره و بحث و گفتگو از اقدام خود بازداشت.

۵. با زیرکی و نفوذ میان آنان و به طور کلی با کار دیگری غیر از جنگ، بازداشتن آنان از

معارضه و مطیع کردنشان ممکن نباشد. (کاشف الغطاء، بی تا: ۲ / ۴۰۴)

به نظر می رسد شرط چهارم در نظر این فقیه، مبتنی بر چگونگی برخورد امام علی عنه

۱. صاحب جواهر در تعریف محارب می نویسد: کل من جرّد السلاح او حملة لاختافة الناس ولو واحد لو احد

علی وجه یتحقق به صدق ارادة الفساد فی الارض ... محارب، هر کسی است که با کشیدن اسلحه یا حمل آن، در پی ترسانیدن مردم برآید، هر چند این کار، توسط یک نفر و برای ترسانیدن یک نفر انجام شود، به گونه ای که با کار او، این معنا تحقق یابد که اراده فساد در زمین دارد. (نجفی، ۱۳۶۲: ۴۱ / ۵۶۴) و براساس قول مشهور، حد محارب آن است که براساس صلاحدید حاکم، یا کشته شود یا به دار آویخته شود، یا دست راست و پای چپ او قطع گردد و یا تبعید شود. (بنگرید به: همان: ۵۷۳)

با خوارج نهروان است که پیش از اقدام نظامی ضد آن گروه، عبدالله بن عباس را جهت گفتگو و مذاکره و اتمام حجت، روانه دیدار با آنان نمود. (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۳ / ۳۴۳) ولی چنان که پیداست، این شرط و نیز شرط اخیر، نقشی در صدق عنوان باغی و تحقق بغی نداشته، مناسب است آنها را از مقدمات و اموری دانست که زمینه جنگ با آنان را فراهم می‌آورد. درباره شرط سوم نیز، باید گفت، این امر، تنها درباره خوارج نهروان و بخش‌هایی از لشکریان معاویه صادق است که گروه نخست پس از تن دادن امام علی علیه السلام به حکمیت، دچار شبهه شدند و گروه دوم در نتیجه فضا سازی‌ها و تبلیغات سوء معاویه، آن حضرت را در ریختن خون عثمان سهیم دانستند. و چنان که می‌دانیم، طلحه و زبیر و حامیان آن‌دو، و نیز معاویه و شمار بسیاری از یاران و سربازان او، در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام، هدفی جز مطامع دنیوی نداشتند و دچار هیچ‌گونه شبهه فکری و عقیدتی نبودند. براساس روایتی، امام باقر علیه السلام جنگ‌های امام علی علیه السلام با معارضان زمان خود را عظیم‌تر [و دشوارتر] از جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با مشرکان زمان آن حضرت می‌داند و در بیان دلیل آن می‌فرماید:

لان اولئك كانوا جاهلية و هؤلاء قرؤا القرآن و عرفوا فضل اهل الفضل، فأتوا ما أتوا بعد البصيرة. (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱ / ۶۶)
زیرا آنان، اهل جاهلیت بودند ولی اینان، قرآن می‌خواندند و برتری اهل فضیلت را می‌دانستند و پس از یافتن بصیرت، کردند آنچه کردند.

بنابراین، می‌توان دو شرط اول و دوم را در تحقق مفهوم بغی و صدق باغی، کافی دانست.

امام عادل کیست؟

چنان که اشاره شد، برخی فقها مانند شهید ثانی، در تحقق مفهوم بغی، به صراحت، سخن از خروج بر امام معصوم به میان آورده‌اند. (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۲ / ۴۰۷) برخی دیگر نیز، مانند صاحب ریاض، هنگام بحث از شرط حضور امام معصوم در واجب شدن نماز جمعه می‌نویسد: «المتبادر منه حين أطلق المعصوم؛ هرگاه این کلمه به‌طور مطلق استعمال شود، متبادر از آن، امام

معصوم است»، وی می‌افزاید: فقهایی مانند فاضل تونی و محقق خوانساری نیز، به این نکته تصریح کرده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۵: ۶ / ۲۴)

در این میان، علامه حلی، ضمن بحث درباره بغی، شروط نه‌گانه ذیل را در صدق عنوان امام، مورد اتفاق شیعه و سنی می‌داند: ۱. مکلف بودن، ۲. اسلام، ۳. عدالت، ۴. حریت، ۵. ذکوریت، ۶. علم، ۷. شجاعت، ۸. صاحب‌نظر بودن و داشتن کفایت سیاسی، ۹. داشتن سلامت شنوایی، بینایی و تکلم.

سپس از امور ذیل، به منزله شروط مدّ نظر شیعه نام می‌برد: ۱. داشتن سلامت کامل جسمی، ۲. قرشی بودن، ۳. برتری بر همه اهل زمان، ۴. منزّه بودن از امور قبیح، ۵. منصوص بودن از طرف خدا یا پیامبر یا کسی که امامت او را نص ثابت کرده است، ۶. عصمت. (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۳۹۸ - ۳۹۳)

چنان‌که از دو شرط اخیر در کلام علامه استفاده می‌شود، مقصود وی نیز از «امام» در مبحث بغی، امام معصوم علیه السلام است.

براساس ادله و شواهدی که اشاره خواهیم نمود، نباید در تعمیم احکام مربوط به بغی و باغیان، به شورشیان و خروج‌کنندگان بر حاکمیت فقیه جامع الشرایط، تردید نمود، ازجمله این دلیل‌ها، روایاتی است که در اثبات ولایت فقیه، به آن استناد می‌شود، برای نمونه، می‌توان از مقبوله عمر بن حنظله نام برد که در بسیاری از کتب حدیثی نقل شده و فقها در مباحث گوناگون از آن بهره‌جسته‌اند. براساس این حدیث، پس از آنکه امام صادق علیه السلام شیعیان را از مراجعه به حاکم جور، برای حل منازعات و مرافعات برحذر می‌دارد و از آنان می‌خواهد برای این منظور به عالمی شیعی که حدیث ائمه و حلال و حرام آنان را بشناسد رجوع کنند، می‌فرماید:

فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمننا فلم يقبله منه، فانما استخف بحكم الله و
علينا ردّ والرادّ علينا الرادّ علي الله و هو علي حد الشرك بالله. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۶۸؛
طوسی، ۱۳۶۵: ۶ / ۲۱۸؛ حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱ / ۲۳؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۲ /
۳۵۵؛ احسائی، ۱۴۰۵: ۴ / ۱۳۴)

من فرد واجد این شرایط را حاکم بر شما قرار دادم، پس هرگاه او بر طبق حکم ما حکم نمود و شخص مراجعه‌کننده، حکم او را نپذیرفت، او حکم خدا را

کوچک شمرده و ما را رد نموده است و هرکس، ما را رد کند، خداوند را رد کرده و رد کردن خداوند، در حد شرک ورزیدن به اوست.

حال که براساس این مقبوله، نپذیرفتن حکم حاکم اسلامی در مسائل خرد قضایی، گناهی بس بزرگ شمرده می‌شود، بی‌تردید، فتنه‌گری، اقدام براندازانه، رودررویی نظامی، جبهه‌گیری سیاسی، شوراندن مردم مقابل او و در یک کلمه، خروج بر او. گناهی بزرگ‌تر خواهد بود. می‌توان این سخن را موضع همه فقهایی دانست که به‌نحوی، سخن از ولایت فقیه به میان آورده‌اند و از آحاد جامعه خواسته‌اند او را در اجرای امور یاری نمایند. از جمله شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) که می‌نویسد:

فاما اقامة الحدود، فهو الي سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله تعالى، و هم ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام و من نصبوه لذلك من الامراء والحكام، و قد فوّضوا النظر فيه الي فقهاء شيعتهم مع الامكان ... و يجب علي اخوانه من المؤمنين معونته علي ذلك اذا استعان بهم. (مفید، ۱۴۱۰: ۸۱۰)

اقامه و اجرای حدود الهی به سلطان اسلام که از ناحیه خداوند منصوب گردیده، واگذار شده و مصادیق آن، ائمه هدی از خاندان پیامبر ﷺ و امرا و حاکمانی هستند که ایشان، برای این منظور نصب نمایند. و آنان [در زمان غیبت] نگرستن در این امر را به فقیهان شیعه واگذار کرده‌اند تا در صورت امکان، اقدام نمایند ... و بر برادران ایمانی چنین فقیهی واجب است در صورتی که از آنان طلب یاری کند، او را یاری نمایند.

سلار دیلمی (م ۴۶۳ ق) نیز، در مبحث امر به معروف و نهی از منکر می‌نویسد:

قد فوّضوا عليهم السلام الي الفقهاء اقامة الحدود و الاحكام بين الناس ... و أمروا عامة الشيعة، بمعاونة الفقهاء علي ذلك. (دیلمی، ۱۴۱۴: ۲۶۴)

ائمه عليهم السلام، اقامه حدود و اجرای احکام را به فقیهان تفویض کرده‌اند ... و به عموم شیعیان دستور داده‌اند آنان را در این زمینه، یاری کنند.

شهید اول (م ۷۸۶ ق) با صراحت بیشتری می‌نویسد:

و الحدود و التعزيرات الي الامام و نائبه ولو عموما، فيجوز حال الغيبة، للفقهاء ...

اقامتھا مع المکنة، و یجب علی العامة تقویته و منع المتغلب علیه مع الامکان. (شهید اول، ۱۴۱۴: ۲ / ۴۷)

[اجرای] حدود و تعزیرات، مربوط به امام و نائب او است؛ هرچند نائب عام. بنابراین، در عصر غیبت، برای فقیه جایز است در صورت توان، آنها را اقامه کند و بر عامه مردم نیز واجب است او را تقویت نمایند و با کسانی که در پی چیرگی بر او هستند، در صورت امکان، مقابله کنند.

شاید با توجه به همین نکات است که فقیه برجسته‌ای مانند کاشف الغطا (م ۱۲۲۸ ق) احکام ویژه بغی را شامل خروج کنندگان بر نائب عام امام می‌داند و به صراحت می‌نویسد:

یدخل فی البغاة کل باغ علی الامام او نائبه الخاص او العام ممتنعة عن طاعته فیما امر به و ینهی عنه. (کاشف الغطاء، بی تا: ۲ / ۴۰۴)

در زمره باغیان است هرکس که بر امام یا نائب خاص و یا نائب عام او خروج نماید و از اطاعت او و اجرای امر و نهی او خودداری ورزد.

در عبارت‌های یکی از فقهای معاصر نیز آمده است:

كما یجب قتال الخارج علی المعصوم یجب قتال الخارج علی نائبه. (روحانی، ۱۴۱۳: ۱۳ / ۱۱۲)

همان‌گونه که جنگیدن با خروج‌کننده در مقابل معصوم، واجب است، همین‌کار با خروج‌کننده بر نائب او نیز، واجب است.

در این زمینه می‌توان از برخی روایات نیز، به‌منزله تأییدکننده بهره گرفت. از جمله در روایتی بنابر نقل شیخ طوسی از امام باقر علیه السلام آمده است:

ذکرت الحروریة عند علی علیه السلام، فقال: إن خرجوا علی امام عادل او جماعة فقاتلوهم، و ان خرجوا علی امام جائر فلا تقاتلوهم ... (حرر عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۰)

پیش علی علیه السلام، سخن از حروریه^۱ به میان آمد، حضرت فرمود: اگر آنان ضد

۱. حروریه منسوب است به حروراء و آن نام جایی است بیرون کوفه که گروهی از خوارج، نخستین اجتماع اعتراض‌آمیز خود را در آنجا تشکیل دادند. (بنگرید به: ابن منظور، ۱۴۱۶: ۳ / ۱۲۰)

امامی عادل یا گروهی [از مسلمانان] خروج کردند. با آنان بجنگید و چنانچه ضد حاکمی جائز قیام نمودند، با آنان وارد جنگ نشوید.

عبارت این روایت، از دو جهت تأییدکننده مدعای ماست، یکی اینکه در آن، سخن از «امام عادل» به صورت نکره و در مقابل حاکم جائز به میان آمده که شمول ظاهری آن، دربرگیرنده هر حاکم عادل است؛ و دیگر، تعبیر «او جماعة» است که بی تردید یا نزدیک به یقین، مراد از آن گروهی از مسلمانان است که مورد حمله و تعدی واقع شده‌اند. در روایتی دیگر نیز می‌خوانیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به علی رضی الله عنه فرمود:

یا علی! إن الله تعالی قد كتب علی المؤمنین الجهاد فی الفتنة من بعدی كما كتب علیهم الجهاد مع المشرکین معی، فقلت: یا رسول الله! و ما الفتنة التي كتب علینا فیها الجهاد؟ قال: فتنة قوم یشهدون أن لا اله الا الله و أني رسول الله و هم مخالفون لسنتی و طاعنون فی دینی ... (همان: ۶۱)

ای علی! خداوند درباره فتنه‌ای که پس از من رخ می‌دهد، جهاد را بر اهل ایمان واجب کرده است؛ همان‌گونه که بر آنان واجب کرده است همراه من، با مشرکان جهاد نمایند، عرض کردم: ای رسول خدا! فتنه‌ای که خداوند، جهاد را درباره آن بر ما واجب کرده چیست؟ فرمود: فتنه کسانی که [در زمره مسلمانان هستند و] به وحدانیت خدا و اینکه من پیامبر او هستم شهادت می‌دهند؛ و حال آنکه با ستم مخالفانند و به دینم ضربه می‌زنند ...

پس از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، علی رضی الله عنه پرسید: حال که آنان، به وحدانیت خدا و پیامبری شما گواهی می‌دهند، پس بر چه اساس با آنان بجنگیم؟ و حضرت، بسان ضابطه‌ای کلی فرمود:

علی احداثهم فی دینهم و فراقهم لامری و استحلالهم دماء عترتی. (همان)
مبارزه شما با آنان، براساس بدعت‌هایی است که در دینشان به وجود می‌آورند و به این سبب است که از فرمان من جدا شده [آن را اطاعت نمی‌کنند] و ریختن خون خاندان مرا، حلال می‌شمرند.

و برخی روایات، شیوه مقابله امام علی رضی الله عنه با معارضان و فتنه‌گران به ظاهر مسلمان را فقط مخصوص زمان آن حضرت ندانسته و به منزله سیره‌ای جاری در همه زمان‌ها مطرح

کرده‌اند. از جمله، در روایتی معتبر از قول عبدالرحمن بن حجاج می‌خوانیم که وی گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: در جنگ علی علیه السلام با اهل قبله، برکت بزرگی بود، اگر آن حضرت با اهل قبله نمی‌جنگید، هیچ کس پس از او نمی‌دانست، چگونه با آنان رفتار نماید. (حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۰)

چگونگی رفتار نظام اسلامی با باغیان

حال که براساس ادله و قرائن یادشده، تردیدی در شمول احکام اهل بغی، به شورشیان و خروج‌کنندگان بر حاکمیت فقیه جامع الشرایط باقی نمی‌ماند، مناسب است به بررسی چگونگی تعامل و رفتار نظام اسلامی با آنان بپردازیم. باید گفت، در این زمینه، مسائل مهمی قابل طرح است که بررسی هر یک از آنان، یکی پس از دیگری، ضروری است.

یک. مذاکره با باغیان و ارشاد آنان، پیش از اقدام نظامی

بر حاکم اسلامی لازم است پیش از هرگونه اقدام نظامی و انتظامی مقابل باغیان، آنان را ارشاد و راهنمایی کند تا چنانچه حقی از آنان پایمال شده، احقاق گردد، یا اگر دچار ابهام و شبهه‌ای هستند، برطرف شود.

علامه حلی در این زمینه می‌نویسد:

نبرد با باغیان پس از آن واجب است که کسی به‌سوی آنان گسیل شود تا از سبب خروجشان، پرس‌وجو کند و شبهه [احتمالی] آنان را روشن و برطرف نماید و راه صواب را برای ایشان روشن سازد.

وی در استدلال بر ضرورت این کار نیز می‌نویسد:

لان الغرض کفهم و دفع شرهم، فاذا أمکن بمجرد القول لم يعدل الي القتل. (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۱۰)

زیرا هدف از جنگ با این طایفه، بازداشتن آنان [از اقدامات خود] و جلوگیری از شرّ ایشان است، بنابراین، چنانچه رسیدن به این هدف، تنها با گفتگو امکان‌پذیر باشد، نباید به قتل [و اقدام نظامی] متوسل شد.

به نظر می‌رسد آنچه علامه و دیگر فقها در این زمینه می‌توانند به آن استناد کنند، یکی آیه شریف: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...» (حجرات / ۹) است که به‌صراحت فرمان داده است، پیش از جنگ و درگیری، به‌گزینه صلح و اقدامات مسالمت‌آمیز، توجه شود؛ و دیگری سیره امام علی علیه السلام است که هیچ‌گاه بدون نصیحت و ارشاد و اتمام حجت با دشمنان، به نبرد با آنان برخاست، چنان‌که برای این منظور، عبدالله بن عباس را روانه دیدار با خوارج نمود و رهنمودهای لازم را در این‌باره ارائه کرد. (بنگرید به: طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۷؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۳ / ۳۴۳)

دو. مقابله نظامی و انتظامی با آنان

آراء فقها، در جواز، بلکه وجوب جنگیدن با باغیان پس از تذکرات لازم و اتمام حجت با ایشان، مشترک است، شیخ طوسی می‌نویسد:

جاز للامام قتاله و مجاهدته. (طوسی، بی‌تا: ۲۹۶)
برای امام، جنگ و جهاد با اهل بغی، جایز است.

وی در جای دیگری می‌نویسد:

لا خلاف ان قتال اهل البغي واجب. (همو، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۳)
در اینکه جنگیدن با باغیان واجب است، اختلافی نیست.

در عبارت‌های ابن‌ادریس حلی نیز، آمده است: «جاز للامام قتاله و مجاهدته». (ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵) علامه حلی نیز، در این‌باره ادعای اجماع می‌کند و می‌نویسد: «قتال اهل البغي واجب بالاجماع و النص». (حلی، ۱۳۳۳: ۲ / ۹۸۳؛ همو، ۱۴۱۷: ۹ / ۳۹۱)
مقصود وی از نص، پیش از هر چیز، آیه نهم سوره حجرات است که براساس مضمون آن، لازم است، در صورتی‌که باغیان، تن به آشتی ندهند، با آنان جنگید.
گرچه براساس نوشته بسیاری از مفسران، شأن نزول این آیه وقوع درگیری میان دو گروه از دو قبیله اوس و خزرج است، (طبرسی، ۱۴۱۵: ۹ / ۲۲۰؛ نیز بنگرید به: طوسی، ۱۴۰۹: ۹ / ۳۱۵)

و برحسب ظاهر، ارتباط روشنی با موضوع بحث ما، یعنی خروج گروهی از مسلمانان مقابل امام عادل ندارد، با توجه به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه، اشاره به جنگ‌های امام علی علیه السلام با باغیان نموده، و برخی ائمه علیهم السلام نیز، در مسئله وجوب مقابله با باغیان به آن استناد نموده‌اند، فقیهان نیز به پیروی از ایشان، آن را دلیلی بر این حکم دانسته‌اند. (بنگرید به: طوسی، ۱۳۵۱: ۲۶۷ / ۷؛ حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۱۰؛ نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۲۳) براساس روایتی که در منابع متعددی نقل شده، و در مبحث جهاد به خبر آسیاف مشهور است، امام صادق علیه السلام، یکی از جنگ‌های مورد نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را جنگ با باغیان شمرد و پس از استناد به آیه مزبور در این زمینه، فرمود:

فلما نزلت هذه الآية قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان منكم من يقاتل بعدي علي التأويل كما قاتلت علي التنزيل فسئل النبي صلی الله علیه و آله من هو، فقال: خاصف النعل يعني امير المؤمنين ... (بنگرید به: کلینی، ۱۳۶۵: ۵ / ۱۰؛ طوسی، ۱۳۶۵: ۴ / ۱۱۴؛ صدوق، ۱۴۰۳: ۱ / ۲۷۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۸۵؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲ / ۳۲۱؛ حر عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۱۸)

چون این آیه فرود آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس از من، برخی از شما، درباره تأویل او تفسیراً قرآن می‌جنگد، همان‌گونه که من در مورد اصل نزول آن جنگیدم، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد: مقصود شما از آن برخی کیست؟ فرمود: تعمیرکننده و دوزنده کفش، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام.

و در روایتی از امام علی علیه السلام می‌خوانیم:

القتال قتالان: قتال الفئة الباغية حتي يفيؤا و قتال الفئة الكافرة حتي تسلموا. (حمیری قمی، بی تا: ۶۲، حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۲)
جنگ و جهاد بر دو قسم است: جهاد با باغیان تا اینکه [به حق] برگردند و جهاد با کافران، تا اینکه به اسلام گردن نهند.

ممکن است گفته شود، براساس سخن صریحی که از امام علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده، آن حضرت، از کشتار خوارج پس از خود نهی فرموده است و این سخن با آنچه گذشت، به نظر سازگار نیست. عبارت نهج البلاغه چنین است:

لا تقتلوا الخوارج بعدي فليس من طلب الحق فأخطاه كمن طلب الباطل فأدرکه
يعني معاويه و اصحابه. (علم‌الهدی، بی تا: ۹۴؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۶۳)
پس از من، اقدام به قتل خوارج نکنید، زیرا کسی که جویای حق باشد ولی در
این مورد دچار خطا شود مانند کسی نیست که در پی باطل باشد و به آن
دست یابد، یعنی معاویه و همراهانش.

ولی باید گفت، افزون بر اینکه این حدیث، ناظر بر گروهی از باغیان است نه همه آنان،
منظور از خوارج در آن، به قرینه اینکه در برابر اصحاب صفین قرار داده شده‌اند، تنها خوارج
نهروان‌اند و الف و لام آن، الف و لام عهد است. بنابراین باید سخن مزبور را قضیه خارجی‌های
شمرد که در صورت اثبات صدور آن، مبتنی بر مصالحی است که در شرایط آن زمان، امام علیه السلام
بدان نظر داشته است و به هیچ‌وجه نمی‌توان آن را به همه زمان‌ها تعمیم داد و براساس آن،
در وجوب جهاد با باغیان که در حد کافی پشتوانه قرآنی و حدیثی دارد و حتی برخی آن را
اجماعی دانسته‌اند، تردید نمود.

سه. سرنوشت جنازه‌های باغیان پس از نبرد

در اینکه اگر کسی از نیروهای جبهه حق و سربازان امام عادل، در کارزار با باغیان کشته شود،
شهید و بی‌نیاز از غسل و کفن است، بحثی نیست. صاحب جواهر در مبحث بغی، به اتفاق نظر
فقها در این باره اشاره می‌کند و می‌نویسد: «المقتول مع العادل شهید لا یغسل و لا یکنن بل یصلي
عليه بلاخلاف اجده فيه». (نجفی، ۱۳۶۲: ۲۱ / ۳۲۸) و اما در اینکه آیا جنازه‌های افراد جبهه
مقابل، مشمول غسل و کفن می‌باشند و بر آنها نماز خوانده می‌شود یا خیر، اختلاف است.

برخی مانند شیخ طوسی و علامه حلی، در برخی کتب خود، قول نخست را ترجیح داده‌اند.
(طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۷۸؛ حلی، ۱۳۳۳: ۱ / ۴۳۴) در حالی که در برخی دیگر از آثار خویش،
قول دوم را برگزیده‌اند. (طوسی، ۱۴۱۷: ۱ / ۷۱۴، حلی، ۱۴۱۵: ۲ / ۲۹۹) بعضی نیز، مانند
کاشف الغطاء، تنها بر قول دوم تأکید نموده‌اند. (کاشف الغطاء، بی تا: ۲ / ۴۰۴)

به نظر می‌رسد، این اختلاف از اختلاف آراء فقها درباره کفر یا عدم کفر باغیان، به جهت
خروج بر امام عادل نشأت گرفته باشد. موضوعی که بررسی همه‌جانبه آن نیازمند تحقیقی

دیگر است؛ هرچند می‌توان عجالتاً، کافرنبودن این گروه را به دلیل برخی روایات، از جمله، روایتی که در ذیل خواهد آمد، ترجیح داد.

انه سئل عن الذين قاتلهم من اهل القبلة أكافرون هم؟ قال عليه السلام: كفروا بالاحكام و كفروا بالنعم كفرا ليس ككفر المشركين الذين دفعوا النبوة و لم يقروا بالاسلام ولو كانوا كذلك ما حلت لنا مناكحتهم ولا ذبائهم ولا مواريتهم. (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱ / ۶۶)

از علی علیه السلام پرسیده شد: آیا کسانی که اهل قبله [و مسلمان] بودند و حضرت با آنان جنگید، در زمره کافران هستند؟ حضرت، در پاسخ فرمود: آنان، نسبت به احکام و نعمت‌های الهی [کفر ورزیدند و کفر آنان، همانند کفر مشرکان نیست که نبوت را رد کرده به اسلام اقرار نمودند. اگر این گروه، بسان مشرکان، کافر شمرده می‌شدند، ازدواج با آنان و نیز ذبیحه‌ها و میراث‌های آنان، برای ما حلال نبود.

در روایتی دیگر آمده است:

أن علياً عليه السلام لما هزم الناس يوم الجمل قالوا له: يا اميرالمؤمنين! ألا تأخذ اموالهم؟ قال: لا لأنهم تحرموا بحرمة الاسلام فلا يحل اموالهم ... (طوسی، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۶)

چون در جنگ جمل، باغیان، شکست خورده، فرار نمودند، به امیرالمؤمنین عرض شد: آیا اموالشان را مصادره نمی‌کنید؟ فرمود: خیر، زیرا آنان از حرمت اسلام برخوردارند؛ بنابراین، روا نیست به اموالشان دست‌درازی شود.

افزون براین، می‌توان گفت، مقتضای نصوص فراوانی که به موجب آنها، اشخاص، به صرف گفتن شهادتین، مسلمان شمرده می‌شوند، آن است که احکام اسلام را بر گروه یادشده، بار کنیم، و به حکم استصحاب، مادامی که دلیل قاطعی بر خلاف آن یافت نشده، آنان را محکوم به کفر ندانیم.

البته بدیهی است این سخن، درباره باغیانی صادق است که به دلیل سب ائمه علیهم السلام در زمره ناصبیان نباشند و یا به انکار ضروریات دین اقدام ننمایند.

چهار. سرنوشت اموال آنان

بنابر ظاهر برخی روایات، اموال باغیان، دارای حرمت است و نباید مصادره شود. یکی از سربازان امام علی علیه السلام در جنگ جمل به نام ابوقیس، می‌گوید: [پس از پایان جنگ] علی علیه السلام صدا زد:

هرکس مال خود را یافت، بردارد. مردی، طشت خود را که ما در آن غذا پخته بودیم دید، از او خواستیم تا پختن غذا صبر کند، ولی او صبر نکرده با پای خود آن را انداخت و برد. (همان)

براساس روایت دیگری که شیخ طوسی، به سند خود از مروان بن حکم نقل می‌کند، وی می‌گوید: پس از آنکه علی علیه السلام ما را در کنار بصره، فراری داد [و پیروز شد]، اموال مردم را به آنان باز گردانید ... در این میان مردی از حضرت تقاضا کرد اموال و اسیران، بین سربازان تقسیم شود و چون این درخواست را عده زیادی تکرار کردند، حضرت [جهت فرونشاندن تقاضای آنان] فرمود:

أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمَةٍ؟ (صدوق، بی تا: ۱ / ۱۵۴)

کدام یک از شما، ام المؤمنین [عایشه] را در سهم خود برمی‌دارد؟

از این رو، یکی از فقهای پیشین می‌نویسد:

روا نیست اموال باغیان، به غنیمت گرفته شود و همانند اموال کافران حربی تقسیم گردد. من فقیهی که با این حکم مخالفت کرده باشد، سراغ ندارم. (علم‌الهدی، ۱۴۱۷: ۴۴۳)

البته براساس برخی روایات مستدل، بدین وسیله، امام علی علیه السلام بر مغلوبان جنگ جمل منت نهاده و به خاطر برخی مصالح، آنان را عفو کرده است؛ از جمله طبق روایتی که شیخ صدوق به سند خود، از عبدالله بن سلیمان نقل می‌کند، می‌گوید: من نحوه رفتار امام علی علیه السلام با اموال اصحاب جمل را با امام صادق علیه السلام در میان گذاشتم؛ ایشان فرمود: علی علیه السلام بر آنان منت نهاد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر مکیان منت نهاد. علی علیه السلام، اموال آنان را مصادره نکرد، چون می‌دانست به زودی دولت باطل، بر شیعیانش چیره می‌شود. هدف حضرت این بود که با شیعیانش نیز، به شیوه او رفتار شود. اگر علی علیه السلام همه اهل بصره را می‌کشت و اموالشان را مصادره می‌کرد، برای او حلال بود؛ ولی او بر آنان منت نهاد تا پس از او، بر شیعیانش منت گذارند [و اموالشان را مصادره نکنند]. (صدوق، بی تا: ۱ / ۱۵۴؛ حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۵۸ و ۵۹)

براساس روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آن حضرت فرمود:

لولا أن علياً عليه السلام سار في اهل حربه بالكف عن السي و الغنيمه للقيت شيعته من الناس بلاء عظيما ... والله لسيرته كانت خيرا لكم مما طلعت عليه الشمس. (حرّ عاملی، ۱۳۹۱: ۱۱ / ۵۹)

اگر سیره علی عليه السلام در مورد دشمنان جنگی خود، این نبود که از اسارت [زنان و فرزندان] و به غنیمت گرفتن اموال آنان خودداری کند، شیعیانش، از ناحیه مردمان [مخالف] دچار بلا و مصیبت بزرگی می شدند ... به خدا سوگند! سیره آن حضرت برای شما، از آنچه خورشید بر آن طلوع کرده، بهتر است.

بنابراین، باید چگونگی برخورد با اموال باغیان را منوط به تشخیص و صلاحدید امام و حاکم اسلامی دانست. بدیهی است تصمیم در این باره، می تواند با توجه به شرایط و اوضاع و احوال زمانه، متفاوت باشد.

پنج. چگونگی رفتار با زنان و کودکان آنان

براساس روایت اخیر و برخی دیگر روایات، زنان و کودکان باغیان به اسارت در نمی آیند و با آنان، همانند زنان و کودکان کافران حربی رفتار نمی شود. این مطلبی است که بسیاری از فقها بر آن تأکید کرده، یا درباره آن اجماع نموده اند. (بنگرید به: طوسی، بی تا: ۲۹۷؛ همو، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۷۰؛ همو، ۱۴۰۰: ۳۱۵؛ همو، ۱۴۰۴: ۲۶۴؛ ابن براج، ۱۴۰۶: ۱ / ۳۲۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۶؛ محقق حلی، ۱۴۰۹: ۱ / ۲۵۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴: ۹ / ۴۲۶)

گفتنی است، براساس فقه اسلامی، آحاد جامعه لازم است، به دو نکته مهم درباره نحوه مقابله با باغیان و شورشان بر امام عادل توجه کنند:

نخست اینکه در صورتی که حاکم اسلامی برای مقابله با باغیان آنان را فراخواند، دعوت او را اجابت کرده، در مقابله با آنان و خنثی کردن ترفندها و توطئه هایشان کوتاهی نکنند. شیخ طوسی، پس از تعریف باغی و تبیین نقش امام، برابر باغیان می نویسد:

و يجب علي من يستنهضه الامام في قتالهم النهوض معه و لا يسوغ له التأخر عن ذلك. (طوسی، بی تا: ۲۹۷)

بر کسانی که امام آنها را جهت جنگ با باغیان فرا می خواند، واجب است او را همراهی کنند و تأخیر در این کار جایز نیست.

وی، در تعداد دیگری از کتاب‌هایش نیز، بر این نکته تأکید کرده است. (بنگرید به: طوسی، ۱۴۰۴: ۲۴۴، ۱۴۰۰، ۲۱۵ و ۲۱۵)
قاضی، ابن‌برّاج نیز می‌گوید:

بر مؤمنین واجب است، هرگاه امام، آنان را به نبرد با باغیان فراخواند و برای این منظور، از آنان طلب یاری کرد، او را اجابت نمایند و برای هیچ‌یک از آنان، تأخیر در این کار، جایز نیست. (ابن‌برّاج، ۱۴۰۶: ۱ / ۳۲۵)

ابن‌ادریس نیز، در سخنی مشابه، بر این نکته تأکید می‌کند. (ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵)
علامه حلی، افزون بر بیان آنچه دیگران گفته‌اند، کوتاهی در این زمینه را گناه کبیره شمرده، می‌نویسد: «والتأخیر عن قتالهم کبیره». (حلی، ۱۴۱۷: ۹ / ۴۱۲)
نکته دوم آنکه بر آحاد جامعه اسلامی لازم است از هرگونه اقدام خودسرانه ضد باغیان خودداری کنند و بدون دعوت و فراخوان حاکم اسلامی، به مبارزه نظامی با آنان برنخیزند.
شیخ طوسی، به صراحت می‌نویسد:

لايجوز لاحد قتال اهل البغي الا بامر الامام. (طوسی، بی‌تا: ۲۹۷)
جنگ با باغیان، بدون دستور امام، برای احدی جایز نیست.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

ان قتالنا تبع لقتال الامام و ليس لنا الانفراد بقتالهم. (همو، ۱۳۵۱: ۷ / ۲۶۳؛ همو، ۱۴۰۴: ۲۴۴)
جنگ ما با باغیان، تابع جنگ امام با ایشان است و ما حق نداریم، به‌طور مستقل وارد جنگ با آنان شویم.

قاضی ابن‌برّاج و ابن‌ادریس نیز، هریک، به‌گونه‌ای بر آن تصریح کرده‌اند. (ابن‌برّاج، ۱۴۰۶: ۱ / ۳۲۵؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۱: ۲ / ۱۵)
به‌طور کلی، جلوگیری از اختلال نظام و پرهیز از هرگونه هرج‌ومرج در این زمینه، از امور مهمی است که بدون رعایت قوانین و پیروی از حاکم اسلامی، میسر نیست و در تأکید بر آن، افزون بر آیاتی مانند آیه: «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر

منکم» (نساء / ۵۹) می‌توان به روایات زیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، استناد نمود:

من کره من امیره شیئا فلیصر، فانه من خرج من طاعة السلطان شبرا مات میتة جاهلیة. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۹ / ۳۳۱)

هرکس نسبت به برخی از کارهای امیر و سرپرست خود، ناخشنود است، شکیبایی نماید [او از اطاعت او سرباز نزد] زیرا هرکس، به اندازه یک وجب، از اطاعت سلطان [عادل] بیرون رود، به مرگ جاهلی می‌میرد.

من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات، مات میتة جاهلیة. (همان)

هرکس از اطاعت [پیشوای عادل] و از همراهی با امت اسلامی؛ بیرون رود و [به همین حالت] بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

من فارق الجماعة شبرا فمات فمیتته جاهلیة. (همان)

هرکس به اندازه یک وجب از امت اسلامی جدا شود، و [در همین حالت] بمیرد، مرگ او به مرگ جاهلی خواهد بود.

نتیجه

براساس دیدگاه مشهور و قابل دفاع در بین فقها، باغیان به کسانی اطلاق می‌شود که ضد پیشوای عادل، قیام نمایند و با اقدامات براندازانه و تحرکات خشونت‌آمیز، به مقابله و معارضة با حاکمیت وی برخیزند. البته تحقق بغی و خروج بر پیشوای عادل، مشروط بر آن است که این گروه، در مکان و تشکیلاتی جداگانه گرد آیند و در عرف سیاسی، دارای قدرت و شوکت باشند. به گونه‌ای که فرونشاندن فتنه آنان، بدون تجهیز افراد و اعزام نیروی نظامی میسر نباشد؛ و در صورتی که معارضان، فاقد یکی از این دو شرط باشند، مشمول احکام مربوط به محاربان خواهند بود.

براساس قرائن و شواهد گوناگون، می‌توان احکام مربوط به خروج کنندگان بر امام معصوم علیه السلام را به خروج کنندگان و شورشیان بر ولی فقیه نیز تعمیم داد. و با توجه به نصوص قرآنی و روایی، لازم است حاکمیت اسلامی قبل از هرگونه اقدام مقابل باغیان، آنان را ارشاد و راهنمایی کرده در صورت عدم اطاعت، با آنان وارد جنگ شود. همه فقها بر این راهبرد، هم‌رأی‌اند. براساس آنچه از روایات و سیره امام علی علیه السلام استفاده می‌شود، باغیان، محکوم به

کفر نیستند و در صورت صلاحدید حاکم اسلامی، اموال آنان مصادره نمی‌شود و زنان و فرزندانشان نیز به اسارت در نمی‌آیند.

چنانچه حاکم اسلامی مردم را به مقابله با باغیان فراخواند، اطاعت از او واجب و کوتاهی در این امر جایز نیست. همچنان که بر آحاد مردم واجب است از هرگونه اقدام خودسرانه ضد باغیان پرهیز نمایند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، ۱۳۶۴، *النهاية في غريب الحديث*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۳. ابن ادریس حلی، محمد بن احمد، ۱۴۱۱ق، *السرائر*، قم، نشر اسلامی، چ دوم.
۴. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۳۲۸، *متشابه القرآن*، بیدار.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۶ق، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶. احسائی، ابن ابی‌الجمهور، ۱۴۰۵ق، *عوالی الآلی*، قم، سید الشهدا.
۷. انصاری، محمد علی، ۱۴۱۵ق، *الموسوعة الفقهية الميسرة*، قم، مجمع فکر اسلامی.
۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۹۱ق، *وسائل الشیعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۹. حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، بی‌تا، *قرب الاسناد*، تهران، انتشارات کتابخانه نینوی.
۱۰. دیلمی، سلار بن عبدالعزیز، ۱۴۱۴ق، *المراسم العلیة*، قم، المعاونة الثقافية للمجمع العالمي لاهل البيت.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *مفردات الفاظ القرآن*، بیروت، الدارالسلامیة.
۱۲. روحانی، سید محمدصادق، ۱۴۱۳ق، *فقه الصادق*، قم، دارالکتاب.
۱۳. علم‌الهدی (سیدمرتضی)، علی بن حسین، ۱۴۱۷ق، *مسائل الناصریات*، تهران، رابطه الثقافة والعلاقات الاسلامیة.
۱۴. _____، بی‌تا، *نهج البلاغه*، قم، دارالهجرة.

۱۵. شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۴ ق، *الدروس الشرعية*، قم، نشر اسلامی.
۱۶. _____، ۱۴۱۱ ق، *اللمعة الدمشقية*، قم، دارالفکر، چ اول.
۱۷. شهید ثانی، زین الدین، ۱۴۱۰ ق، *الروضة البهية*، قم، داوری.
۱۸. _____، ۱۴۱۶ ق، *مسالك الافهام*، قم، پاسدار اسلام.
۱۹. صدوق، محمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، *الخصال*، قم، نشر اسلامی.
۲۰. _____، بی تا، *علل الشرايع*، قم، انتشارات مکتبه الداوری.
۲۱. طباطبایی، سیدعلی، ۱۴۱۵ ق، *رياض المسائل*، قم، نشر اسلامی.
۲۲. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، *الاحتجاج*، مشهد، نشر مرتضی.
۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۵ ق، *مجمع البیان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۲۴. طریحی، فخرالدین، ۱۴۰۸ ق، *مجمع البحرين*، مکتب نشر الثقافة الاسلامیة.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۱۷ ق، *الخلاف*، قم، نشر اسلامی.
۲۶. _____، بی تا، *النهاية*، بیروت، دارالاندلس.
۲۷. _____، ۱۳۵۱، *المبسوط*، تهران، المکتبه المرتضویة.
۲۸. _____، ۱۴۰۰ ق، *الاقتصاد*، قم، چاپخانه خیام.
۲۹. _____، ۱۴۰۴ ق، *الرسائل العشر*، قم، نشر اسلامی.
۳۰. _____، ۱۴۰۹ ق، *التبیان فی تفسیر القرآن*، مطبعة مکتب الاعلام اسلامی.
۳۱. _____، ۱۳۶۵، *تهذیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
۳۲. حلّی، یوسف بن مطهر [علامه]، ۱۴۲۰ ق، *تحریر الاحکام*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۳. _____، ۱۴۱۵ ق، *مختلف الشیعة*، قم، نشر اسلامی.
۳۴. _____، ۱۳۳۳ ق، *منتهی المطلب*، تبریز، نشر حاج احمد.
۳۵. _____، ۱۴۱۷ ق، *تذکرة الفقهاء*، قم، مؤسسه اهل البیت.
۳۶. _____، ۱۴۱۰ ق، *ارشاد الازهان*، قم، نشر اسلامی.

۳۷. عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، تفسیر عیاشی، تهران، چاپخانه علمیه.
۳۸. فیروزآبادی، مجدالدین، ۱۴۱۲ق، القاموس المحيط، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۳۹. ابن براج، عبدالعزیز، ۱۴۰۶ق، المهدب، قم، نشر اسلامی.
۴۰. قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، تفسیر قمی، قم، مؤسسه دارالکتاب.
۴۱. کاشف الغطاء، جعفر، بی تا، کشف الغطاء، اصفهان، مهدوی.
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء.
۴۴. محقق حلّی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۹ق، شرایع الاسلام، تهران، استقلال.
۴۵. مفید، محمد بن نعمان، ۱۴۱۰ق، المقنعة، قم، نشر اسلامی.
۴۶. نجفی، محمدحسن، ۱۳۶۲، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. نوری، حسین، ۱۴۰۸ق، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البیت.

